

فرموده بجهت رعایت عام و حکمت و تدبیر و مصلحت در تربیت او دقیقه فرو گذاشت نوبت و دختر خورد مظفر خان را در حباله او در آورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت باراجه تودرمل شریک ساختند اما او دلیرانه در کار و بار با راجه در آمده دار و مدار می نمود و به تعلیم اطفال امرا مقید بوده و هر روز بمنازل مقربان رفته نخست از همه غلام حکیم ابوالفتح را و وقتی پسر شیخ ابوالفضل و امرا زادهای دیگر هفت هشت ساله بلکه خورد تر آن را معلم صبیانی میکرد و تعلیم نقط و خط و دایره بلکه البجدهم میداد

مشت اطفال نو تعلم را * لوح ادبار در بغل منهد

مرکبی را که زاده عربست * داغ یونانش بر کفل منهد

و تغنگ بر دوش و کیسه دارو بر میان بسته چون قاصدان بصحرا در رکاب می دوید و شان علمی که نمانده بود او بالکل بر خاک زد و باوجود این همه بی شانی و رذالی و خسیسی در رسوخ اعتقاد پهلوانی کرد که هیچ رستم نکند و تاریخ قدوم او این مصرع یافته شد که

شاه فتح الله امام اولیا

شبی بحضوری با بیبر خطاب کرده می گفتند که این معنی را عقل چگونه قبول کند که شخصی در یک لحظه بان گرانی جسم از خواب گاه بآسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگوی با خدای تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بیدار و مردم بان دعوی بگردند همچنین شق قمر و امثال آن و یک پای را برداشته به

همه می نمودند و می گفتند که ممکن نیست که تا پای دیگر
 بر جا نماند استناد تو انیم بود اینها چه حکایت است و آن بدبخت
 و بد بختان دیگر گم نام امنا و صدقنا میزدند و مقوی می چاریدند
 اما شاه فتح الله بانکه لحظه لحظه بجانب او می نگریستند و مقصود
 از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او بجانب خود می
 خواستند سر پائین انداخته حرفی نمی زد و سراسر گوش بود و در
 همین ایام ملا احمد تهته رافضی متعصب که خود را بزور بی
 حیائی حکیم هم گرفته بود از دکن آمده بملازمت بیوست و پدران
 او در سند فاروقی حنیفی المذهب بودند آن ناپاک بران نا
 مرادان لعنت می فرستاد بموجب قول نبی علیه السلام که لعن
 الله من لعن و الله لعن او جز ببرد عاید نمی شد و چون در عهد شاه
 طهماسب بوایت عراق در صحبت تبرائیان کهنه سومن افتاده بود
 از ایشان هم گذرانید و چون شاه اسماعیل ثانی در وادی تسنن بر
 عکس پدر غلو نموده در مقام قتل و ایدایی راضیان شد او به
 صحبت میرزا مخدوم که شریفی منی متعصب بود و کتاب الرواقض
 فی ذم الروافض که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بمکه رفت و
 از آنجا بدکن و از آنجا دهن دوستان رسیده و میدان خالی یافته
 شروع در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب کشیدن نمود
 و در اندک فرصت بجزای اعمال شنیعه خود رسید و هنوز که در
 صحبت شیخ فیضی نه پیوسته و دلیر نشده بود روزی در بازار او
 را دیدم و بعضی عراقیان نام فقیر را گرفته تعریفی کردند در اول
 ملاقات میگویند که نور ترفض در جبین ایشان عیان می نماید

در بدیهه گفتم چنانچه نور تسنن در چهره شما یاران حاضر
خندیدند و خوش وقت شدند و تادمه احوال او بجای خود می آید
انشاء الله تعالی *

و درین سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام
شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حالا می باید که تاریخی
تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اسلام تا امروز که در
معنی نامخ تاریخ های دیگر باشد و نام آن را الفی نهند و در ذکر
سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت
ختمی پناه صلوات الله علیه و سلم نوشتن وقایع عالم را تا الیوم به
هفت کس امر کردند چنانچه سال اول را بقیب خان نویسد و دوم
را شاه فتح الله علی هذه القیاس حکیم همام و حکیم علی و حاجی
ابراهیم سرهندی که دران ایام از گجرات آمده بود و میرزا نظام الدین
احمد و فقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنج سال مرتب
شد شبی بر سال هفتم که فقیر در احوال خایفه حقانی ثانی رضی
الله عنه نوشته بودم چون بقصه تعمیر کوفه و بنا و هدم قصر الامارة
که بواقعی مذکور بود و سبب تخریب آن و فضیه نکاح ام کلثوم
بنت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و تعیین اوقات صلوات
خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از انجا مثل خروسان
بزرگ رسیدند مناقشه و مواخذه ببلد آورده پیچیدند و آصف خان
ثالث که میرزا جعفر باشد بد مددیها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل
و غازی خان بدخشی که هر کدام توجیهات صحیح میکردند و چون
از فقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتم هرچه در کتب دیده

ام ایبراهیم کرده ام و مخترع نیستم همان وقت کتاب روضه الاحباب
 و دیگر کتب میرزا خزانه طلبیده به نقیب خان فرمودند که تحقیق
 نماید او مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده از آن گرفت و گیرهای
 بمحل بعنايت الهی عزوجل رهائی یافتیم و از سال سی و ششم
 حکم شد که من بعد ملا احمد تهته بکتابت تاریخ الفی منفره و
 مخصوص بوده مینوشته باشد و اینمعنی بسفارش حکیم ابوالفتح
 بود از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هرچه
 خواست نوشت چنانچه عیان ست و تا زمان جنگیز خان آن وقایع
 را در دو جلد تمام کرد تا آنکه میرزا فولاد برلاس شبی او را ببهانه طلب
 پادشاهی از خانه بر آورده در کوچه لاهور بتقریب غلوثی که در
 مذهب داشت و ازاری که از ویامده بود بقتل رسانید و بقصاص
 رسد و بقیه احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهصد و نود
 و هفت نوشت و در سنه الف فقیر را در لاهور حکم فرمودند که آن
 تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و سنوات را که بتقدیم و تاخیر
 نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال
 داشته دو جلد اول را مقابله نمودم و جلد سوم را باصفخان گذاشتم
 و از جمله وقایع این سال ترجمه مهابهارت که معظم کتب هند
 است و مشتمل بر انواع قصص و مواظ و مصالح و اخلاق
 و ادب و معارف و اعتقادیات و بیان مذاهب و طریق عبادات
 ایشان در ضمن جنگ طایفه کوران و پندوان که فرمان رویان هند
 بودند و بعضی میگویند که چهار هزار سال و کسری و بقول
 جمعی هشتاد و چند هزار سال گذشته و ظاهرا از زمان آدم

علیه السلام پیش اند و کفر دهند خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم
 میدانند و از مسلمانان پنهان میدارند و باعث برآن ابن بود که چون
 شاه نامه و قصه امیر حمزه را بهنگه جلد در مدت پانزده سال
 نویسایدند و زر بسیار در تصویر آن خرج شده همچنین قصه ابو
 مسلم و جامع احکامات و غیر آن را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدند
 که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون در ساعت خوب
 گفته شده و اختر در گذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب های
 هندی را که دانایان مراض عابد نوشته اند و همه صحیح و نص
 قاطع است و مدار دین و اعتقادات و عبادات این طایفه برانست
 ترجمه از هندی بزبان فارسی فرموده چرا بنام خود نسازیم که غیر
 مکرر و تازه است و همه مثر سعادت دنیوی و دینی و منتج
 حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اموال چنانچه
 در خطب آن کتب نوشته اند بذابیرین خود مفید شده و دانایان
 هند را جمع کرده حکم فرمودند که کتاب مهاسهارت را تعبیر میدگرده
 باشند و چند شب بنفس نفیس معانی آنرا به نقیب خان خاطر
 نشان ساختند تا حاصل را بفارسی املا میدکرد و شب سوم فقیر
 را طلب فرموده حکم کردند که باتفاق نقیب خان ترجمه میدگرده
 باشم و در مدت سه چار ماه از هرده فن آن مزخرفات لاطایل که هرده
 هزار عالم دران متحیر است دوفن نوشته شد و چه اعتراضات که
 نشنید و حرام خورم و شلغم خورم این معنی داشت گویا نصیب فقیر
 ازین کتابها همین بود النصیب یصیب بعد از ان پاره را ملا شیخی
 و نقیب خان تمام ساختند و پاره را سلطان حاجی تهازیسری منغور

با تمام رسانید بعد ازان شیخ فیضی مامور شد که نظم و نظری بنویسد و آن هم بیشتر از در فن صورت زیافت باز حاجی مذکور در پاره نوشت و فرو گذاشتی که بار اول واقع شده بود قصور آن را راست کرده حدو الذعل بالذعل مرتب ساخته صد جز مقرط شد و سخن در نقطه مکس بود که از اصل متروک نماند عاقبت بتقریبی حکم باخراج وی کرده در بکر فرستادند و حالا در شهر خود است و اکثری ازان معبران و مترجمان درین ایام با کوران و پندوان محشورند و باقی ماندگان را خدایتعالی نجات بخشید و توبه کرامت فرماید و عذر من اکره و قلبه مطمئن بالایمان مسموع دارد انه هو التواب الرحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکرر نویسانیده بامرا حکم اندساخ تیمناً و تبرکاً صادر شد و شیخ ابوالفضل برعکس تفسیر آیه الکرسی که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار در جزو بران نوشت نعوذ بالله من الکفریات و الحشویات جامع اوراق عفی الله عنه معروض میدارد که در وقایع این سال که بذابر غرضی بطریق استطراد و اجمال رقم زده کلک سریع السیر شده اگر ضبط تاریخ و ملاحظه تقدیم و تاخیر نمودند باشد مواخذه نفرمایند *

چون سال بیست و هشتم جلوس سرآمد نو روز بیست و نهم موافق بیست و پنج ماه صفر سنه احدی و تسعین و تسعمایه (۹۹۱) بنیاد شد و بدستور سابق درگاهها را بر امرا تقسیم نموده و آئین بسته انواع جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله در دروگان خود انواع هنرمندی نمود ازان جمله جراثقال و غرایب دیگر بود و بعضی از احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبیح جانور مطلقاً

در روز یکشنبه بجهت آنروز بافتاب خصوصا درین هژده روز در تمام ماه آبان که ماه میلاد است و بعضی ایام معروف بجهت رعایت خاطر هندو در جمیع ممالک محروسه منع کردند و هرکسی که درین ایام مباشر این جریمه میشد بسیار است میرسید و خان مان او بتاراج میرفت و خود مدت پرهیز را از مطلق گوشت در تمام سال بتقریب ریاضت و ایام متفرقه بشش ماه بلکه زیاده رسانیدند و داعیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کنند و عبادت آفتاب را روزی چهار وقت که سحر و شام و نیم روز و نیم شب باشد لازم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز متوجه آن شده بحضور دل میخواندند و هر دو گوش گرفته و چرخي زده مشتها بر بناگوش کوفته حرکاتی دیگر نیز ازین قبیل بسیار بود و قشقه کشیدند و نوبت نقره یکی در نیم شب و یکی در وقت طلوع قرار یافت و مساجد و صوامع فراش خانه و چوکی خانه هندوان شد و بجای جماعت جماع و بجای حی علی یللا تلا بود و گورستان درون شهر بویرانی حکم فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند فیل و افمشه و طلا آلات و مرصع آلات بوالده بزرگوار و بهمین دستور بعمه خود گلبدن بیگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم عام کردند و هرکس از اعالی تا ادانی پیشکش گذراند و درین سال اعظم حان و سایر امرای کبار نامزد تانده را متصرف شدند و خالدیخان جباری و میرزا بیگ فافشال از معصوم حان کابلی جدا شده اعظم خان را دیدند و معصوم خان پناه به بعضی زمین داران برد و ولایت بنگاله تمام یکروپه گشت و درین سال حکومت ولایت گجرات را بتقریب تالیف

قلوب حکام دکن باعتماد خان تفویض نموده و شاه ابوتراب را
 امین و خواجه نظام الدین احمد را میربخشی و ابو القاسم تبریزی
 برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهی را دیوان ساخته جمعی کثیر
 چون محمد حسین و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر هاشم
 و میر صالح داعی و سید ابو اسحاق و دیگران را بجایگزین داری آن
 ولایت حکم فرمودند و درین سال از شهباز خان که بتقریب دلیریها
 او را چند گاهی محبوس گردانیده بودند حساب و کتاب داد و ستد
 بی موقع و بی مصرف گرفته از در گذشته و از چنگ راجه خلاص
 بخشیده بوسیله شیخ ابو الفضل و حمایت او از بند برآوردند و در
 هفدهم ربیع الثانی رخصت بنگ ارزانی داشتند تا تمامی آن
 سرکار را بجایگزین داران تن داده معصوم کلبلی را که پیغام ره در
 آمده بود از صوبه عیسی آواره سازد که اذا جاد نهر الله بطل نهر
 عیسی و بقریزه مقام اگر بجای نهر الله شهر الله بخوانند خالی از
 تملیحی و تلمیحی نیست درین اثنا خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید
 بخاری را بجهت مصالحه نزد قتلوی افغان نوحانی حاکم آریسه فرستاده
 بود و قتلوی بجهت اعتماد پیرزادگی باستقبال شیخ فرید بر آمده در
 مقام خدمت گاری بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کور فره از^(۳)
 زمین داران بنگاله که عمده لشکر قتلوی بود ملاقات بی ادبانه نموده
 خواست که با شیخ مصاحبانه سلوک نماید و شیخ او را بنظر زمینداری
 می دید درین اثنا شاهو ولد شیخ راجو بخاری سرهنندی که خالی

از بی اعتدالی نبود و دیگر بخاریان در شتی هم کرده باشند بهادر از روی
 ستیزه وقت مراجعت زمانی که قتل در جلو شیخ روان بود سر راه
 گرفت و بجنگ پیش آمد و شاهو با جمعی کثیر کشته شد و شیخ
 فرید به سلامت بدر آمد .

و درین سال برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم
 دکن از پیش برادر گریخته بود اول در ساله نزد قطب
 الدین خان آمده از آنجا حسب الحکم در ماه رجب این سال
 بملازمت پندوست و قبل از آن مجهول کوچه گردی که خود
 را بدروغ برهان الملک نام کرده بدرگاه آمده و در آنجا جایگیر
 یافته بود بموجب لایحه در میان جوگیان مخفی گشت
 و بعد از هفتاد روز از آن جماعه پیدا ساخته محبوس گردانیدند و
 بعد از آن احوال آن مجهول حسب معلوم نشد که خری زیست و خری
 بود و خری مرد درین ایام بیرون شهر دو محل از برای اطعام فقرای
 مسلمان و هند بنا فرموده یکی را خیر پوره و دیگری را دهرم پوره
 نامیدند و چندی از کسان شیخ ابو الفضل موکل بوده از زر پادشاهی
 بفقرا طعام میدادند و چون جوگیان خیل خیل می آمدند برای
 ایشان سرای دیگر آبادان ساخته جوگی پوره نام نهادند و شبها با
 چندی معدود بخلوت رفته بانجماعه صحبت می داشتند و مجهولات
 حقایق مختلفه و امتقادات و اشتغال و مراقبه و سلوک اطوار و جلسات
 و حرکات و مکانات و خلع بدن و کیمیا و سیمیا و ریمیا از ایشان
 معلوم شد و کیمیاگری خود آموختند و آن طلا بمردم نمودند و شبی
 معهود که بسالی یکبار می آید و مجمع عظیم از جوگیان اطراف و

اکناب در آن شب میشود و آنرا سیورات میگویند با بزرگترین ایشان هم نواله و هم پیاله شده بشارت عمر دراز که سه چهار بار از عمر طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را با سایر قراین منتظم گردانیده کشفش فی العجز ساختند و حکمای نازنین پیش بین تائید می آوردند که چون نقصان اعمار بتقریب دور قمری بود و آن خود منقرض شد حالا نوبت دور زحل رسیده که مجدد اطوار ادوار و صورت طول اعمار است چنانچه در کتب سماوی هم مذکور شده که بعضی تا هزار سال زندگانی کرده اند و در کتب هندی خود عمر آدمیان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه تبت طایفه لامه که از نساک خطائیان و ژهاد و ایمان ایشانند در صد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنابراین بجهت موافقت آن طایفه تقلیل در مباشرت و اکل و شرب خصوصا لحم نمودند و موی تارک سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل از راه هاله که منفذ دهم است خروج میکنند و در آن وقت آوازی چون رعد صاعقه میکنند و آن دلیل سعادت و نجات میت است از گناهان و علامت حلول روح است بمذهب تناسخ در بدن پادشاهی ذی شوکتی صاحب اقتداری نازک الامری و روش خود را بتوحید الهی موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهی و دین درست

این هر دو نباشد نه فلک بنده است

و جماعه خاص خیلان مرید را موافق اصطلاح جوگیان چیله نامیدند و طایفه دیگر ارنال شیاد میاد زبون که راه اندرون دولخانه نداشتند

هر صباح در وقت عبادت شمس بجهت رو که تا طلعت مبارک نمی دیدند مسواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی صاحب حاجتی و نیاز مندی از هندو و مسلم و انواع طوایف مرد و زن صحیح و سقیم را انجا بار عام بود و کار و باری طرفه و هنگامه گرمی و ازدحامی عظیمی و همین که از تسبیح هزار و یک نام نیز اعظم فارغ شده از حجاب برمی آمدند این جماعه در سجود می افتادند برهمنان مکار طرار هزار و یک نام دیگر را برای حضرت نیز ترتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کرشن و سایر سلاطین کفره عقیده داشته میگفتند که خود صاحب عالم باین صورت برآمده بازی میکند و از برای خوش آمد شعرهای هندی را از زبان دانایان سابق نقل کرده میگذرا میدند باین مضمون که پادشاه عالم گدیری در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و محافظت کار نماید و نیتی را بعدل نگاهبانی کند و در کاغذهایی کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باور می آمدند

خوش آمد هرکرا گفتی خوش آمد

و یکبار از طوایف مختلف هرکه باشد احدی خواندند که در عالم توحید اخلاص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود را بزند ایشان خواعدن بود

دلا جان باختن دعوی مکن چند آنکه یار آید

شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید

و درین سال درون دیوان خانه خاص فتح پور ده اندر ده حنفی و قلتین شافعی و شیعی پرماخته آب آنرا برکشیدند و آب هوض

بیشتر ازان دو بر آمد و چون گفتند که سنیان و شیعیان از هم جدا شوند هندوستانیان بیک قلم بسنی گری و عراقیان به تشیع قایل شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این وادی را نطق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابراین تقاعد ازان نموده در پی مقصود میروند چون اعتماد خان به تفویض حکومت ولایت گجرات که معراج مدعی وی بود نامزد شده بسروهی رسید انجارا از حرنال انترام نموده و حواله حکمال برادر رانا کرده باتفاق امرای نامزد در درازهم شهر شعبان این سال باحمد آباد رسید و شهاب الدین احمد خان که حاکم مستقل انجا و دافع آفات و فتن بود بعزیمت در خانه بیرون برآمده در محله عثمان پور فرود آمد و اعیان نوکران او که از این تغیر و تبدیل کراهت بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه طلبان در کتھی دار بطلب مظفر این سلطان محمود گجراتی که از درگاه فرار نموده و دران پشته انجا بخویشان مادری برده روزی به شبی می آورد زنده بسلطنت برداشتند و اعتماد خان هر چند شهاب الدین احمد خان را باعث برتسلی آن جماعه شد قبول نکرد و گفت اینها از خدا این طور روزی میخواستند و قصد هلاک من داشتند حالا کار از صلاح من گذشته است شما دابید و این ملک و بقصبت کرمی که بدست گروهی احمد آباد است رفت و یکا دوکسی از جانب اعتماد خان و نظام الدین احمد رفته آن برگشتگان را تسکین دادند هم صورت بدست و بدست و هفتم شعبان مظفر باکتهیان و صفولان مفتن بدولقه که دوازده گروهی احمد آباد است رسید و در همین حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالی ساخته باتفاق

برای بازگردانیدن شهاب‌الدین احمد خان بکری رفتند و او را باین نوع تسلی دادند که پرکنات سابق بدستور قدیم بجایگیری بازگذارند و دولک روپیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهر را بعهده شیرخان ولد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعه گذاشتند تا آنکه از آنجا بیایند و لشکر پریشان را سامان دهند مظفر روز دیگر از آنجا روان شد و بعضی مجاوران سرکچ که سه گروهی احمدآباد امت از مزارات ملاطین ماضیه چتری طیار گرفته بطریق تغالول بر سر او نهاده تهنیت بعملظنت دادند موده از غیب شنیده بشهر درآمد چون دو امرای کهنه فعله که این بیت حسب حال ایشان بود

من و سربى من آن دو پیر مغلوکیم • که هر دو را در سربى خوبى باید
لجام گسسته و پاردم شکسته

نه تن توانا نه دل شکیدا نه بخت یاور نه عقل رهبر

شب‌اشب روان شده باجمعی معدود از کبری • بخدمی بهثمان پور رسیدند مظفر بی دهشت و بی محابا با صفهای آراسته باستقبال برآمد و در ریک زار دریای احمد آباد ابستاده و درین وقت این دو پیر بتدبیر تفرقه انداختن باغیان و بجهت دلاسامی نوکران گریخته در پی قرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آن آب از سرگذشت از ممرنا اعتمادی نوکر فرصت صف آرائی نیافته حرکه المذبوحی کرده و راه فرار پیموده ببلده پتن که نهر واله باشد و چهل و پنج گروه از احمدآباد امت بیک روز رسیدند و اسباب و اشیای اردو همگی بغارت رفت و اهل و عیال سپاهیان اسیر شدند و

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع سپاهیان محافظ خان ومان را تمام بیداد داد اما کاری کرد که بپدر صاحب گروید و گریختگان با جماعت دیگر امرا که از فتحپور کومک رسیدند و بیک هزار سوار می کشید قلعه پتن مرمت کرده استقامت نمودند و مظفر اذنی سپاهی خود را خطابه‌های عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب افزود بغازم بقدرت خدا که از روزی در ملازمت بادشاهی می روپیده ماهیازه داشت و حالا صاحب سی هزار کس شد و شیرخان فولادی که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سورقه طلبدیده و از فلاکت بر آورده با چهار هزار سوار بر سر پتن فرستاد و سرداران پتن زین الدین کنبو برادر شهباز خان را نزد قطب الدین محمدخان فرستادند تا از آن جانب او و از این جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را در میان بگیرند مظفر پیش دستی نموده و با لشکر جرار پیشواز رفته در بروده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد و آن گران سنگ آمل و سبکبار تدبیر که در نظر همت آن دو پیر یگانه روزگار بود دو اختر سعدند یکی مهر و دیگر ماه

ایام رخ خوب ترا یافته ثالث

اندک ترددی کرده و شکست یافته در قلعه بروده تحصن جست و اعیان لشکر و نوکرانش بیک قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه شیرخان به پنج هزار سوار در نواحی قصبه میانه پانزده گروهی پتن رسید و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شتر دلی قرار بر فرار بجانب جالور دادند و بسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند و دیگر سرداران را مع سپاهیان کار آزموده که جمعیت ایشان از دو هزار

سوار بیدش نبود همراه نظام الدین احمد دادند و جنگی عظیم میان فریقین روی داده نسیم فتح و نصرت بر پرچم رنت نظام الدین احمد وزید و شیرخان هزیمت یافته بجانب احمد آباد شتافت و هرچند نظام الدین احمد بجد شده بهمین فتح تعاقب نموده بر سر احمد آباد باید رفت اسرا قبول نکردند و این خود عین صلاح وقت بود چه هنوز آگاهی از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین جنگ هزیمت بسیار بدست این اسرا افتاد تا کرمی رسیده مدت درازده روز انتظار سپاهیان که با غنائم اسرا به پتن رفته بودند می بردند درین حال خبر رسید که مظفر قلعه بروده را که دیوار کهنه چون بنای عهد او برای قطب الدین محمد خان داشت بضراب توپ انداخت و قطب الدین محمد خان که احساس عمر او از آن هم سست تر بود زین الدین را براس گرفتن قول و قرار نزد مظفر فرستاد مظفر در ساعت زین الدین را با هزار سالها برابر ساخت و خواجگی محمد صالح صدر ماضی را که همراه انتماد خان نامزد بود بملاحظه بزرگ زادگی جان بخشی نموده رخصت حج داد و قطب الدین محمد خان را که دیده بصیرتش از آسیب اجل کور و کشتی او از مظالم پر شده بود امان داده از قلعه برآورده و او از عذر مظفر متغیب نشده بجز تمام آمده او را دیده و تسلیمات بلیحد نموده

قضا شخصی است پنج انگشت دارد

چو خواهد کز یکی کامی برآرد

دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش

یکی بر لب نهد گوید نه خاموش

مظفر در وقت دیدن بدمعظیم تمام استقبال نموده او را بر نمید تکبیر
خاصه جای داده و باستمالت پیش آمده نمیخواست که متعرض
قتل او شود آخر باغوايي نواری نام زمیندار راج پیدله و دیگر
سپاهیان او را چون اموال قارون مدفونش بزمین هموار ساخت و
از پروار به بهروج رفته آن قلعه را از زن و متعلقان قطب الدین خان
بصلح گرفت و در آنجا چهارده لک روپیه از خزینة کفایت که عماد
الدین کروری بوده بود با تمام اموال صامت و ناطق و خزاین موفوره
خاصة قطب الدین خان که متجاوز از ده کرور بود پانته جمعیت
بهم رسانیده و امباب و آشدای دیگر را چه توان گفت و عجب که نورنگ
خان پسر رشید قطب الدین خان همراهی قلیچ خان و شریف خان
و تولک خان و سایر امرای مالوه در آن قلعه جانگاہ از ندریار و سلطان
پور که بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبر از والدین نتوانست
گرفت

تا بدانی که وقت پیلچاپیچ * هیچکس مر تو نباشد هیچ
و لشکری که عدت مذکور شد از مغول و افغان و گجراتی بر مظفر
جمع آمد و از استماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران
در پتن رفته بآن دو امرای نامدار پیوستند و انتظار آمدن مرزا خان
ولد بیرم خان خانخانان و سایر امرای که نامزد از درگاه شده از راه
جالور به پتن متوجه احمد آباد بودند می بردند و میرزا جان یکرور
در پتن قرار گرفته و بیشتر متوجه شده در سرگنج^(۲) نزول نموده و

مظفر از بروه باز گشته و قلعه بهروج را بخسربوره خود نصیر نامی و جرکس رومی که نوکری بود از درگاه بادشاهی گریخته سپرده در نواحی مزار شاه بهیکن قدس الله سره العزیز بمفاصله دو کروه چادر زده لشکرگاه ساخت روز دیگر محاربه صععب رومی نمود و مظفر شکست یافته بمعمور آبک رفت و سید هاشم بارهه و خضر اقا وکیل مرزا خان کل فتح شدند و مردم بسیار زخمی شدند و از جانب غنیم مقتولان را که میشمارد و این واقعه در سیزدهم شهر محرم الحرام سنه احدى و تسعين و تسعمائة (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح نذر کرده بود که بعد از آنکه عروس ظفر از پرتغ غیب رومی نماید هر متاع و رخت که در بینه و بار داشته باشد بشکرانه آن رو نما بفقرا و غربا ببخشد بقایر ایفاء و عده چندمی را از نوکران خویش فرمود که همه اقمشه و اسپ و فیل و امتعه او را قیمت نهند تا زر آن را بمصارف صرف کند این مقومین با امین حیلہ گری بی دین هوشی را چنان قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم بمحتاجان نرسید و بگان چینی بجهت ادخال ضرور در صدور و تسلی دل خود دادند و گذشت و قلعه چلباسی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان افغان لودی و ملا محمودی و دیگران عرض کردند که ازین که ما ملازم شما شدیم گناهی نکردیم چه لازم که چندین مغلوب و منکوب نوکران بادشاهی باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق در مجالس بر ما نمایند چرا در تسلیم و توره و توزک با ما مسامحه نباشند میرزا خان را این مقدمات واهی دلفریب مقبول و معقول افتاده سر و پا و اسپ بسیار از برای هر فردی از اعیان امرا طیار ساخته و نام نویسن گردانیده

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در جامه خانه رفته مقید بامر اجلاس و الباس گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بی‌رام خان خانانان همشیره از راه در حباله خویش داشت طلبیده این مصلحت با وی در میان نهاد او بوضاحت گفت که این نابینان شما را بد نفسی بر این دارد اگر بادشاه اینمعنی را شنوند چه فرمایند و بر تقدیر تسلیم از شما چه مناسب که شهاب الدین خان را که هم باعتبار منصب پنج‌هزاری و هم بسال کلان تر باشد تسلیم فرمایند و برین قیاس از اعتماد خان گجراتی که وقتی از اوقات بیست هزار سوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دارد و پاینده محمدخان مغول خود بر سر این معنی انکار صریح آورده شاید جهل ورزد و دیگران خود در چه حساب اند مدرزا خان این رای را پسندیده ازان داعیه درگذشت و بعد از سه روز ازین فتح قلیچ خان و امرای دیگر مالوه با احمد آباک رسیدند و چون شنیدند که مظفر از معمورآباک که برکنار دریای مهندری است بکندهایت رفته و مقدار دو هزار سوار از گریختگان باو جمع آمدند میرزا خان با امرای آنجاذب برسم تعافب رفته و مظفر خود را به بروده و از آنجا بسمت راج پاپله و فانوت کشید و میرزا خان ببروده آمده لشکری بر سر دولت نام نوکری از مظفر بردر کندهایت فرستاده آنرا مستخلص گردانیده بذانوت شتامت و قلیچ خان و سایر امرای کبار را بکو هستند قلب که مظفر پناه بآن برده بود ناصز گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت قسری این جماعت شده که باعث احوال و ائصال محتاج بجز ثقیل بسیار بودند تردد های مردانه خارج از اندازه منصب محقر خود

بلکه از طوق بشری نمود تا بسعی او جنگ عظیم مانند جنگ اول سرکنج^(۲) با مظفر کرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب میگشت و میرزا خان با حمد آباد آمده و امرای مالوه و غیر آنرا بمحاصره قلعه بهروج تعیین گردانید تا بعد از هفت ماه جرکس رومی که از جانب مظفر حکومت آن قلعه داشت بقتل رسید و نصیرا خسروپور^(۳) مظفر بدر رفت *

و درین سال بعد از تعیین میرزا خان و لشکر مالوه جانب گجرات از آگره در کشتی نشسته بسیر اله آباد که معموره جدید بجای شهر پدیاک و معبده قدیم هندوان است و در آنجا قلعه چند طرح انداخته اند متوجه شدند و در روز توجه خبر وفات شیخ بدر الدین ولد شیخ اسلام چشتی از مکه معظمه آوردند که روزه طی هفت روزه داشته در هوای گرم برهنه پای بطواف مشغول بود تا پایش آبله کرد و تب محرق عارض شد و در آمد فربان سال نهد و نو شربت شهادت قتل فی سبیل الله از دست سادی لطف ازلی نوشید

دی شب ز سر صدق و صفای دل من
در میکرده آن روح فزای دل من
جامی بمن آورد که بستان و بنوش
گفتم نخورم گفت برای دل من

و این خبر را بحاجی حسین خادم خاندان شیخ گفته فرستادند و حشمتی و مصیبتی عظیم بآن خاندان راه یافت و سلسله هدایت

و ارشاد که مانده برد منقطع گشت و بعد از رسیدن به اله آباد مدت چهار ماه در آنجا توقف شد و زین خان کوکه و بدرپر را که اول نوکر راجه رامچند بهته بود بطریق ایلچی گری در چورا گته فرستادند و رام چند اطاعت قبول نموده زینخان را بعد از گذراندن اسباب مهمایی نگاهداشت تا به همراهی او در فتحپور آمده ملازمت نمود صد بیست لعل و جواهر دیگر به همین قیاس پیشکش لایق گرامی گذرانید از آن جمله لعلی بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بر آمد پسر خود باونامی را در خدمت گذاشته پس از چند کاهی رخصت وطن حاصل کرد و عنقریب بمستقر اصلی که جحیم پر حمیم باشد رست و این رامچند در اخلاق خاصه در همت چنان بود که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهایی او اینکه یک کرور زر بمیدان تاسین کلونت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم سور را چه سان اسباب مناظرت داده بود و میدان تاسین نمیخواست که ازو جدا شود آخر جلال خان قورچی رفته بمیدان آورد و درین ایام اعظم خان از حاجی پور بایلمار در اله آباد آمده ملازمت نمود و مرخص شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیازد و اسرا دران شهر طرح عمارات عالی انداختند و قرار یعت که پای تخت بد ایوم همان باشد و سکه نوزند و شریف سرمندی چوکی نویس که کسی در حق او گفته که

در چوکی نویسند هر دو کذیف * یکی بانفیس و دگر نا شریف
سج سکه این بیعت یانت

همیشه چون زر خورسید و ماه رایج بان

بشرق و غرب جهان سکه اله آباد

و درین ایام ملا الهدایه امرویه و ملا شیری بجهت خوش آمد که بصدارت میدان دو آب پنجاب متعین بودند آمده ملازمت کردند و ملا شیری بجهت خوش آمد منظومیه هزار شعاع نام در تعریف آفتاب مشتمل بر هزار قطعه گذراندید و بسیار مستحسن افتاد *

و در ماه ذی حجه این سال از انجا مراجعت نموده بقصد اصلاح خلل گجرات عازم فتیپور شدند و در نواحی اتاره خبر متع میرزا خان رسید *

و در شهر صفر سنه اثنی و تسعین و تسعمایه (۹۹۲) چون بدای تخت آمدند فرامین عنایت آمیز بنام امرای گجرات صادر شده میرزا خان را خطاب خانخانی و اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع و تمن طوغ و منصب پنجهازوی که نهایت * عراق امر است بخشیدند و نظام الدین احمد را نیز که باعث تردد و فتح آن ولایت او بود با اسپ و خلعت و زیادتیه منصب مر امر از ساختند و مناصب دیگران نیز ده بدست و ده سی فراخور احوال هر یک افزودند *

و درین ایام فقیر را ترجمه کتاب راماین فرمودند که در تصنیف بر مهابهات سبقت دارد و بیست و پنج هزار شلوک است و هر شلوک فقره ایست شصت و پنج حرفی و آن افسانه ایست در ذکر رام چند راجه شهر اوده که او را رام هم میگویند و هندو آن بطریق حلول بخدائی می پرستند و مجمل آن اینست که سیتا زن از دیوی ده سر را در نام حاکم جزیره انکا دریغنه برد و رام چند با لچمن برادر خویش بآن جزیره رفته و لشکری بیشمار از میهنان و خراسان عدد

آن را محاسب و هم نداند جمع کرده پلای بعضی چهار صد کوزه بر روی دریای شور بسته و بعضی میمونان را میگویند که همان طور بسته اند و بعضی دیگر بیای خویش گذشته و مثل این خرافات متناقضه بسیار است که عقل در رد و قبول آن متوقف است و بهر تقدیر آنچه میمون سوار از پل گذشته و تا هفتاد و چند عظیم کرده را با تمام اولاد و احفادش کشته و خاندان هزار ساله او را بباد داده و لنگارا به برادر راون سپرده بشهر خویش آمد و بزعم هندوان ده هزار سال حکومت جمیع هندوستان رانده بمستقر اصلی خویش رسید و زعم این طایفه آنست که عالم قدیم است و هیچگاه از نوع بشر خالی نیست و ازین واقعه صد هزاران سال گذشته و بوجود این آدم ابوالبشر که از خلقت او هفت هزار سال گذشته فائل نیستند و ظاهر این است که این واقعات یا راست نیست و افسانه مجرد است و خیال محض چون شاهنامه و قصه امیر حمزه یا در زمان تسلط بهائم و جنیان بوده والله اعلم بحقیقة الحال *

و از جمله غرایبی که درین ایام روی داد آن بود که در دیوان خانة فتحپور زن حال خوری را آورده میگفته اند که مرد گشته و یکی از معبران راماین هم از مجلس کتابت رفته او را دیده آمده چنان تقریر کرد که زنی بود که از شرمندگی پرده بر روی کشیده حرفی نمی زد و حکما مؤید این معنی دلایل میگذرانیدند و میگفتند که مثل این واقعه بسیار بظهور آمده سبحان من یتصرف فی ملکه کما یشاء *

و درین سال ملا عالم کابلی که بسیار عالم شیرین ادا و خوش

تکلم و مجموعه انبساط بود وفات یافت و * اشعث طماع * تاریخ
شد و فواتح الولاية تصنیف اوست *

درین وقت سال سی ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر
نوروز جلای است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و
نون و در تحویل حمل واقع شد و دوکان آذین بندی و جشن
انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید در گرد آمد و
ریشها پیران شد و ناقوس کار روئین چون گو-اله سامری نوازش
یافته بفریاد آمد و بیلان که چادر بست بصورت گنبد و اختراع
قرنگیان است پیریا گشت و مال و جان و ناموس و دین را فدای
اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در سر این امتحان شد که
در حصر نیاید و هر دوازده نفر نوبت بنوبت و مثل بمثل مرید شده
موافقت در مشرب و مذهب می نمودند و بجای شجره شبیهی داده
آذرا علامت اخلاص و مقدمه رشد و دوات میدانستند و در غلافی
مرصع بجواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و اله اکبر در عنوان
نامها قرار یافت و قمار و ربا حلال شد و دیگر محرمات برین فیاس
و قمار خانه در دربار بنا کرده زری بسود بمقامران از خزانه مبدلند
و سود و شتل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی
و پسر را بشانزده سالگی نکاح یستن منع فرمودند و قصه زفاف
حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم با صدیقه رضی الله
عنها را مطلقا منکر بودند و مطاعن دیگر را چه گوید که این اسماع
پیر از زیبقی باد تا چها که نشود و زلات جمیع رسل را صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین مطلقا وسیله انکار ساختند خصوصا قصه دارعد

علیه السلام و اوربا و امثال این و هر گرا نه بر وفق اعتقاد خویش
می یافتند کشتنی و مردود و مطرود ابدی میدانستند و نام وی
فقیه ماندند و عدو دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدروند

خود هم در آفاق بضملاال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد
بابو جهل شهرت یافت آری جار الامیر و خان الوزیر و ریاست دنیوی
تبع ریاست دینی آمد و از همه مهمات اینها را اهم دانستند و باقی
طفیلی و از برای شکستن دوکان ناموس دین حکم فرمودند که
دکانهای نوروزی را گاه گاهی برای تماشای بیگمان و اهل حرم
و عقیف مخدرات خاص و عام خالی سازند و انجاز می بخشیدند
و مهم سازی بیرونیان و نسبت مذاکحت و مواسلت اینا و بنات
دران مجلس قرار یافت و غیر از منصب وجهه اخلاص کفایت
دیگر منظور نبود و هر چند برفع این قید مقید شدند با کفار هند
که ناگزیرند و نصف اشکر و ولایت از ایشان خواهد بود و الوس
صاحب شوکت دیگر نه در مغل نه در هندوستانی مثل ایشان است
بس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و
کوشش دادند و ناموس و غیرت و اتفاق از ایشان باطل مستوجب بود
درین ایام انظم خان از حاجی پور پتنه بموجب وعده بایلغار آمد
و عرایض میرزا محمد حکیم رسید که بدخشان بتمام بتصرف عبدالله
خان اوزبک در آمد و میرزا سلیمان که از مکه معظمه آمده بر
بدخشان استیلا یافته بود و میرزا شاه رخ جنک با اوزبک کرده
شکست یافته هر دو بطریق النجا بهند می آیند *

و در اوایل ذی قعدة این حال عریضه مانسنگه از اطراف نیلاب رسید که میرزا شاه رخ به نیلاب آمد و او پیشوا از رفته شش هزار روپیه نقد و اقمشه بسیار و پنج فیل برهم پیشکش گذرانید و از آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد •

درین سال چندمی از اعیان امرا بمستقر اصلی شنافتند از آن جمله محمد باقی خان برادر ادهم خان در ولایت کرهه کتذکه که جایگیر او بود و غازی خان بدخشی که از اه آباد بجانب اوده مرخص شده بود و همان جا داعی حق را لبدك اجابت فرمود او در آخر عمر چندان ضعیف شده بود که بر قالیچه برداشته بدولت خانه می آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید گفت احمده لله که بقوت حرص برپایم و بر هر کس از نوکران میرم خود که دعا میکرد میگفت الهی تو هم هزاری شوی که تو قدر مرا بدانی شبی در پیش خانه قلیچ خان که جمعی عظیم بجهة اطار رفته بودند تفسیر سوره انا فتحنا میگفت دخلی کردم او توجیه نهوده درین اندا درشتی کرد گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان ولایت هم معلوم شد گفت بخاطرت می رسیده باشد که این شدت از جهة منصب هزاری است گفتم ظاهر همین است خیلی درهم شد آخر بوساطت اصف خان بخشی آیه الصلح خیر خواندیم و آن تکلف بر طرف گشت و روزی که از اه آباد کوچ شد فقیر را با غازی خان تا خیلی راه مذاکره علمی و نقل سخنان مشایخ گبار بود و یکدیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه که او نیز از جمله مریدان خاص الخاص بود و بعد از دفن در قبر